

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آخرين و بهترين جواب براي حل اشكال شرط متأخر؛ شرط عرفي

در «حل اشكال شرط متأخر» ملاحظه فرمودید جواب‌های متعددی از طرف اعلام اصولیین عنوان شد و آخرین جواب، جواب مرحوم امام بود که تمام اینها قابل مناقشه است.

آخرین جواب، جوابی است که در فرمایشات امام (رضوان الله علیه) به عنوان «یمكن أن يقال» عنوان شده، اما ایشان نه تصریح به قبول نموده و نه مورد مناقشه قرار داده‌اند. انصافاً اگر این راه را طی کنیم، راهی است که به آسانی جواب از شرط متأخر داده می‌شود. جواب این است که بگوییم تمام احکام شرعی و موضوعات شرعی و تمام شرایط و قیود موضوعات، عنوان عرفی را دارد، نه عنوان عقلی و نه اعتباری را.

شارع مقدس احکام شرعی را بر طبق عرف إلقاء و انشاء فرموده است. در میان عرف و عقلاء، عقلاء شرط متأخر دارند. عقلاء یک شرط عرفی برای مشروط دارند و معتقدند که شرط می‌تواند مقدم، مقارن و یا متأخر باشد. مثلاً در عرف بین مردم می‌گویند ما این ببع را انجام می‌دهیم به شرط اینکه، دو روز دیگر شما اینکار را انجام دهید. من این کار را برای شما انجام می‌دهم به شرط اینکه شما چند روز دیگر این عمل را انجام دهید.

شرط در بین عرف و عقلاء، یک مفهوم أوسع از شرط عقلی دارد. اساساً دایره عرف در خیلی از زمینه‌ها أوسع از عقل است. اینجا هم باید همین حرف را بزنیم. بگوییم هم احکام و هم موضوعات احکام و هم شرایط و قیود احکام، تماماً عنوان عرفی را دارد و عرف، شرط متأخر را شرط می‌داند، و با آن معامله‌ی شرط می‌کند. از این نظر بگوییم شارع هم چون خطاباتش نسبت به عرف است، امکان دارد یک حکم شرعی را، چه حکم تکلیفی و چه حکم وضعی یا متعلق تکلیف، مأمور به را مشروط کند به یک شرط متأخر.

به بیان دیگر، ما خود آن اجازه در عقد فضولی، یا غسل لیلی در صوم زن مستحاضه را بگوییم هذا شرط عرفی، این شرط هست اما عنوان شرط عقلی را ندارد.

عرف برای شرط یک مفهوم وسیع‌تری از آنچه عقل می‌گوید قائل است. یعنی عرف، تأثیر و تأثر عقلی را لازم نمی‌داند. می‌گوید ما یک چیزی را شرط قرار می‌دهیم، و لو اینکه از نظر عقلی، تأثیر و تأثیر بین شرط و مشروط در کار نباشد، اما «يعامل معه العرف معامله الشرط»، با آن معامله شرط می‌کند. حال یا بگوییم خود اجازه و غسل، شرط عرفی، یا مثل آنچه که مرحوم آخوند و مرحوم عراقی و یک عده‌ای بر اثر زحمت زیاد گفتند، شرط، «اضافه بین این دو عمل» است و خواستند بگویند این اضافه، عنوان مقارن را دارد.

در بحث گذشته عرض کردیم «اضافه» نیاز به طرفین دارد و اضافه به معدوم، محال است. یعنی محال است عقلاً، اما عرفاً

اضافه به معدوم مانعی ندارد. پس ما برای حل اشکال شرط متأخر از این راه وارد می‌شویم.

آنگاه فرق بین این راه و راه‌های گذشته چیست؟ تمام جواب‌هایی که تا اینجا داده‌ایم، که بنظر می‌رسد مجموعاً حدود نه جواب مطرح شد، غالب آنها صبغه‌ی عقلی داشت. برخی هم از راه اعتبار و اعتباری بودن وارد شدند. اما این جواب، عرفی است، یعنی

از راه عرف می‌خواهیم اشکال شرط متأخر را حل کنیم.

از این نه جواب، هشت جواب، عنوان عقلی را داشت، یعنی می‌گفتیم اشکال شرط متأخر، تأثیر معدوم در موجود است و عقلا محال است و بعد از راه عقلی جواب دادیم. خصوصاً کسانی که اضافه را شرط قرار دادند یا کسانی که شرط را آن وجود علمی و تصوری قرار دادند. یک راه هم راه اعتبار بود. اما این راهی که الان بیان می‌شود، عنوان راه عرفی را دارد و در حقیقت ما می‌گوییم در جواب از اشکال شرط متأخر، هم از راه عقلی، هم اعتباری و هم عرفی جواب داده شده است. اما از راه عقلی مشکلاتش همان بود که در هر جوابی مفصلاً عرض کردیم.

از راه اعتبار گفتیم بالاخره این اجازه‌ی لاحق یا این غسل لیلی، شرط در اعتبار مولا است. اگر شرط در اعتبار است، چون خود اعتبار یک امر واقعی و از امور نفسانیه است، طبق تعبیر مرحوم نائینی که گفت یا اسم شرط را از روی آن بردارید، نگوید اجازه شرط است، یا اگر اسم شرط را روی آن قرار می‌دهید، شرط یعنی تأثیر، اگر بخواهد متأخر در متقدم تأثیر داشته باشد، این عقلاً محال است.

اما در این راه؛ ما ملاک و مبنا را «عرف» قرار دادیم. یک تعبیری است که این در کلمات شیخ در مکاسب است و در بحث‌های استدلالی، زیاد مورد استفاده است، و آن این است که خطابات شارع متوجه عرف است و بر طبق فهم عرف با آنها صحبت می‌کند. شارع یک طریقه عقلی و یا یک طریق جدید دیگری برای محاورات خود را عرف ندارد.

مثلاً از نظر عقلی وقتی یک لفظی مقداری در آن احتمال خلاف ظاهر باشد، عقل می‌گوید اعتمادی نیست و نمی‌شود به آن عمل کرد، اما عرف می‌گوید به این ظاهر می‌شود عمل کرد. عرف در باب الفاظ و خطابات و ظواهر الفاظ، حاکم بر عقل است. عرف عقل را کنار می‌گذارد و می‌گوید الان این آمر و متکلم، حکمی را آماده کرده. متعلق آن چیست؟ آن چیزی که عرف می‌فهمد. آن چیزی که خارج از فهم عرف است نمی‌تواند در دایره متعلق حکم قرار بگیرد. موضوع آن چیست؟ آنچه عرف می‌فهمد، شرایط آن چیست؟ آنچه عرف می‌فهمد.

بنابراین حاکم در باب احکام و موضوعات و شرایط، «عرف» است. به عرف می‌گوییم این «اجازه متأخره» شرط است، می‌گوید من قبول دارم. مشروط می‌تواند شرط مقدم، مقارن و مؤخر داشته باشد. منتها به این می‌گوییم «شرط عرفی». در شرط عرفی معنایش «ما فهم العرف شرطاً» و عرف از راه اعتبار وارد نمی‌شود. عرف می‌گوید من این را شرط می‌دانم و این را در عمل گذشته دخیل می‌دانم. آن تأثیر و تأثر عقلی را هم لازم نمی‌دانم.

اما عرف نمی‌گوید این شرط اعتباری است. اگر بخواهیم مسأله اعتبار را مطرح کنیم نیازی به عرف نداریم. اگر آن اشکالی که در باب جواب اعتبار گفتیم، را کنار بگذاریم، می‌گوییم همه این احکام، موضوعات احکام، اعتباری هستند. کبرای اعتبار در دست اعتبار کننده است، اعتبار کننده می‌تواند شرط را مقدم، مؤخر یا مقارن قرار دهد. اما اثبات این مطلب که بگوییم این، عنوان اعتباری را دارد، این دچار آن اشکالی است که گفتیم. فرق میان راه اول و دو راه دیگر، در راه اول ما ملاک را «عقل» قرار می‌دهیم. قوانینی که عقل آن قوانین را پذیرفته، مثل استحاله انفکاک، معلول از علت، این را قرار می‌دهیم و از همان راه باید جواب دهیم. اما در راه اعتباری و عرفی در این مشرک هستند که قوانین عقلی در آن دخالت ندارد.

فرق میان راه اعتباری و عرفی این است که؛ «عرف» یعنی آن قانون رایج بین العقلاء و آنچه را که عقلاً بر آن توافق دارند، اما در اعتبار، اعتبار اختیارش دست اعتبار کننده است. خواه عرف بر روی اعتبار این شخص صحه بگذارد یا نگذارد.

مثلاً در باب بیع صبی، فرض کنید من بگویم، وقتی یک مالی را از یک بچه‌ای خریدم، من ملکیت این پول برای بچه را اعتبار می‌کنم، اما عرف این را قبول نمی‌کند. عرف روی این اعتبار من صحه نمی‌گذارد. اعتبار قوامش به دست معتبر است. عرف یک توافق و مبنای بین العقلاء است. بنای عقلاء بر این است که یک شرطی دارند که شرطی عرفی است و عرف آن را به عنوان شرط می‌پذیرد و در آن تأثیر و تأثر عقلی دخالت ندارد.

البتّه ما گاهی اوقات در فقه و معاملات می‌گوییم عقلاً هم اعتبار می‌کنند. این را منکر نیستیم. عقلاً هم اعتباریاتی دارند. اما در

این مورد ما نمی‌خواهیم از راه اعتباریات عقلائیه وارد شویم.

در این مورد بحث، اعتبار اصلاً نیست، عرف می‌گوید «هذا شرط»، عرف با آن برخورد شرطیت می‌کند، نه یک امر اعتباری. مثل اینکه فرض کنیم در باب ملکیت، عقلاء می‌گویند هر جا «بعث» و «اشتریت» واقع شد، ما ملکیت را اعتبار می‌کنیم. در اعتباریات عقلائیه یک سبب و مسببی وجود دارد. یعنی می‌گویند باید یک اسبابی باشد، مثل ایجاب و قبول. این که بود، ما بعد از آن، ملکیت را اعتبار می‌کنیم. در اعتباریات عقلائیه غالباً یک سببی وجود دارد، بعد از آن سبب، عقلاء اعتبار می‌کنند. اما در اینجا و در ما نحن فیه، بحث اعتبارات عقلائیه مطرح نیست. نمی‌خواهیم بگوییم عقلاً این را اعتبار کرده‌اند، خیر، عرف می‌گوید این شرط است. عرف برخورد شرطیت می‌کند، یعنی امر متأخر را دخیل در متقدم می‌داند و همین کافی است. بنای عرف بر این است که در محاورات بین یکدیگر اخذ به ظاهر می‌کنند و ظاهر را معتبر می‌دانند.

علت عدم اعتنای مرحوم امام به این جواب آخر

فقط نکته‌ای که باقی می‌ماند اینکه مرحوم امام (رضوان الله علیه) در کتاب مناهج الوصول، جلد 1، ص 343، بعد از آنکه آن جواب دقیقی که در جلسه گفتیم را مطرح کردند، برای ذکر این جواب می‌فرمایند: «يمكن أن يقال»، چه در ذهن شریفشان بوده که این را به عنوان «يمكن أن يقال» مطرح کرده‌اند.

شاید نظر ایشان به این بوده که عرف در این موارد نتواند دخالت کند. در کلمات بعضی از اصولیین بحثی مطرح است و آن این که می‌گویند محدوده دخالت عرف، در فهم مدالیل و مفاهیم الفاظ است. یعنی مفهوم این لفظ چیست؟ معنای بیع و اجاره چیست؟ این الفاظی که در شریعت آورده می‌شود. فقط در فهم مفاهیم می‌تواند دخالت کند.

اما عرف دیگر حق ندارد چیزی را که «لیس بشرط»، آن را شرط قرار دهد، یا چیزی که شرط است را از شرطیت خارج کند. عرف نمی‌تواند در این محدوده وارد شود. عرف یک منبعی است که ارزش وجودی آن در حد فهم مفاهیم الفاظ است. اما اینکه به چه چیزی، واقعا شرط گفته شود یا نشود، عرف در این نمی‌تواند دخالت کند.

اگر نظر ایشان این باشد (که این در عبارت اصولیین و در کلام مرحوم آخوند در کفایه هم هست)؛ اولاً خود امام با این مبنا مخالف است، یعنی در اوایل کفایه، یک جایی مرحوم آخوند این انحصار را فرموده که عرف فقط می‌تواند در فهم مفاهیم الفاظ دخالت داشته باشد، و امام با این انحصار در آنجا مخالفت کرده‌اند. منتها آنجا در مقابل یک بحثی به نام تطبیق است، که مرحوم آخوند می‌گویند تطبیق مربوط به عقل است، ایشان می‌فرمایند خیر، تطبیق هم مربوط به عرف است.

بنابراین ما برای این انحصار وجهی نداریم. ما می‌خواهیم دست عرف را ببندیم و بگوییم فقط در مفاهیم الفاظ دخالت کند. اما اینکه چیزی بعنوان شرط داشته باشد، همان‌طوری که عقل چیزی را شرط یا سبب می‌داند، عرف هم بخواهد یک چیز را شرط یا سبب بداند، حق ندارد! چرا؟ بالاخره عرف یک منبعی است، ما برای حجّیت از آن استفاده می‌کنیم. می‌گوییم ظواهر الفاظ «حجّة عند العرف والعقلاء». مانعی ندارد بگوییم، یک شرط عرفی داریم، همان‌طور که یک شرط عقلی داریم.

نتیجه بحث و نظر استاد محترم

اولاً: بنظر می‌رسد اصلاً بر این جواب اشکالی وارد نیست.

ثانیاً: به این نکته دقت کنید، در جواب‌های گذشته، آخوند تکلیف و وضع را یک طرف، و مأمور به را یک طرف قرار می‌داد. دیگران به نحو دیگری عمل می‌کردند. اگر شما از اوّل به اشکال شرط متأخر دقت کنید، متوجه می‌شوید که جواب باید کلی باشد. ما نمی‌توانیم در شرع، بین شرایط تکلیف و شرایط مأمور به فرق قائل شویم. این جواب عرفی این مزیت را دارد که بین شرایط تکلیف، شرایط وضع و شرایط مأمور به، هیچ فرقی وجود ندارد. ما می‌گوییم شرط متأخر عنوان عرفی دارد، بدون فرق بین اینکه شرط تکلیف یا وضع یا مأمور به باشد. به نظر می‌رسد این جواب، و لو کوتاه و ساده است، از آن جواب‌های مفصل عقلی دقیقی که تا کنون خوانده‌ایم اقوی باشد.

وصلَّى الله على محمد و آله الطاهرين